

سوار بر مرکب عشق با پای پیاده

روایتی از زائران پیاده که این روزها در جاده‌ها قدم به قدم به حرم مطهر رضوی نزدیک تر می‌شوند

گزارش روز



سعدیه آل‌ابراهیم

از روی تقویم هنوز چهار روز مانده است تا شهادت امام رضا(ع) که برای تهیه گزارش از زائران پیاده به جاده قدیم نیشابور می‌رویم. تعداد اندکی از موکب‌ها هنوز مشغول تدارکات‌اند، اما خیلی از آن‌ها فعال و میزبان زائران هستند. و پررنگ تر می‌شود و از تردد‌های تک یا چند نفره به کاروان‌های بزرگ پرچم به دست می‌رسیم. زائران باکوله‌های سبک و سنگین و گاهی کودکی در آغوش، قدم به قدم به مشهد نزدیک می‌شوند. در میان این جمع، قصه‌ها شبیه هم نیست. یکی سی سال است این مسیر را ترک نکرده، مادری برای شفای فرزندش آمده و دیگری سال‌ها در آرزوی زیارت پیاده بوده و امسال سرانجام طلبیده شده است. این گزارش، روایت آدم‌هایی است که بخشی از زندگی‌شان را در این جاده جامی‌گذارند. نذر، دل‌تنگی، امید و حاجت‌های این زائران گاهی به زبان می‌آیند و گاهی در سکوت قدم‌ها همراهشان تا حرم می‌روند.

آرزوی ۵۰ساله‌ای که رنگ واقعیت گرفت

کاروانشان برخلاف برخی هیئت‌های دیگر پاره پاره نشده است و همه با هم در حال حرکت هستند. نسربین عباسی و رقیه اکبرزاده هم دو تن از اعضای همین کاروان هستند. روی شانه هایشان پرچم سبز رنگی به عنوان نماد کاروان گره زده‌اند. نسربین کلاه نقاب داری روی سر گذاشته، با این حال باهم چشم‌هایش از نور آفتاب ریز شده است. به سن و سالشان می‌خورد که مادر و دختر باشند، اما به قول خودشان فقط دوست و هم‌سفر هستند. نسربین اهل خراسان جنوبی و شهرستان بشرویه است. پنج سال پیش به مشهد مشرف شده، اما ۵۰سال است که آرزو داشته زائر پیاده امام رضا(ع) باشد. در تیغ آفتاب ظهر لب‌خند می‌زند و جز مهربانی چیزی در چهره‌اش معلوم نمی‌شود. خودش هم باورش نمی‌شود که اکنون با هر قدمی که در این جاده برمی‌دارد، به حریم رضوی نزدیک‌تر می‌شود. خواهر و دختر بزرگ تر نسربین که از این آرزوی قلبی او خبر داشتند، خیالش را از بابت دو دختر دیگرش راحت کردند تا بتوانند راهی این سفر شوند.

به گفته خودش، امام رضا(ع) واقعا او را طلبیده است. زیر شهرستان آن‌ها کاروانی برای اعزام زائر ندارد و به همین دلیل یک هفته مانده به اربعین برای ثبت نام در کاروانی از شهرستان فردوس تماس می‌گیرند و آن‌ها هم آب پاکی را روی دستشان می‌ریزند که ظرفیت کاروان‌ها پر شده است. او می‌گوید: ناامید شده بودیم تا اینکه یک روز مانده به حرکت، با ما تماس گرفتند که کد ملی مان را برای ثبت نام بفرستیم، چون جا خالی شده است. رقیه هم چغیه سبزی رنگی روی سرش انداخته است و پرچم ایران به دست دارد؛ پرچمی که از زمان جنگ تاکنون بار و بار او در تجمعات شبانه بوده است. در شانزده سالگی و نخستین بار است که زائر پیاده امام رضا(ع) شده و برای این سفر خیلی مشتاق بوده است.

گره‌گشایی‌های امام رضا(ع)

عباس مراغی، پیرمردی شصت و پنج ساله، یکی از مسئولان کاروان شهرستان فردوس است. خودش می‌گوید: باید در این مسیر طولانی از ۲۵۰ زن و ۷۰ مرد مراقبت کنیم که کار سختی است. اما امام رضا(ع) خودش کمک می‌کند.

هجده سال است که پیاده روی و خدمتش متوقف نشده است. به یاد دارد که اوایل سیصد تا چهارصد کیلومتر راه را همراه زائران پیاده طی می‌کردند، اما پس از کرونا و مشکلات دیگری که پیش آمد، تا باغچه با خودرو می‌آیند و بعد از آن مسیر را با پای پیاده ادامه می‌دهند. امام رضا(ع) تاکنون گره‌های زیادی از زندگی او باز کرده است که یکی از گل درشت‌هایش را برایش این‌طور تعریف می‌کند: پسر بیست ساله بود که دامادش کردیم. هنوز دل خوش به عروسی‌اش بودیم که چند روز پس از مراسم سردرد شدیدی گرفت و او را به بیمارستان بردیم. دکترها گفتند پسران تومور مغزی دارد و اگر او را عمل نکنیم، از دست می‌رود. همان‌جا از خدا و امام رضا(ع) سلامتی پسر را خواستیم و اجازه عمل را دادیم. خوشبختانه عمل هم با موفقیت انجام شد.

از جنگ تا زیارت

نازنین یوسفیان فر و ام البنین یوسفی از لباس هایشان پیدا است که اهل بندرعباس هستند. لهجه شیرینی دارند. خودشان می‌گویند با کاروان دوروز در راه بودند تا خودشان را به پیاده روی در این مسیر برسانند. هنوز سختی روزهای جنگ به جانشان است، اما با خنده می‌گویند: تا خون در درگ ماست، خامنه‌ای رهبر ماست. ما از جنگ نمی‌ترسیم. بدتر از این هم سرمان بیاید، تا آخرین قطره خون پشت ایران می‌ایستیم. چهارمین بار است که با پای پیاده به زیارت حرم امام رضا(ع) می‌آیند. ام البنین عروس خانواده است و دو دخترش را نیز همراه خود آورده است تا این تجربه قشنگ از کودکی برایشان بماند. نازنین خواهرشوهر اوست و به گفته خودش در آرزوی داشتن فرزند است و امسال تنها خواسته‌اش از امام هشتم(ع) همین است.

به نیابت از رهبر شهید

کنار یکی از موکب‌های جاده به او می‌رسم. فاطمه صغری کبیری مانند خیلی‌های دیگر کلاه نقاب دار روی چادرش گذاشته است تا صورتش از تابش آفتاب در امان بماند. اهل مازندران و ساکن فریدونکنار است. بعد از اینکه با کاروان تا باغچه آمده‌اند، امروز از صبح زود پیاده روی‌شان را شروع کرده‌اند. این هشتمین سال است که فاطمه برای زیارت ضریح مقدس امام هشتم(ع) یا در این مسیر می‌گذارد. نماینده همه خانواده‌اش است. او می‌گوید: امسال حال و هوای این پیاده روی خیلی برایم فرق دارد، چون جای رهبر شهیدمان خالی است و هر قدمی که برمی‌دارم، به نیابت ایشان است. دعای امسال هم برآورده شدن حاجات مسلمانان، ظهور امام زمان(عج) و پیروزی اسلام است. در همان چند قدمی که با او هم مسیر می‌شوم، خاطره‌ای برایم تعریف می‌کند و می‌گوید: ما خانواده شهید هستیم. دو برادرشوهرم شهید شده‌اند و شوهرم نیز جانباز است. به همین دلیل نوه‌ام زمانی که شش ساله بود، به دیدار رهبر شهید رفت، اما دوست داشت امسال که به سن نه سالگی رسیده است برای جشن تکلیف پیش ایشان برود. اما نشد....

دعایی که مستجاب شد

از کاروان جدا افتاده و تنها در شانه خاکی جاده در حال حرکت است. با حساب و کتابی که می‌کند، می‌گوید از چهار روز پیش در راه است. از منطقه جوبین سبزوهر راهی این سفر معنوی شده است، پنجاه و دو سال دارد و مجرد است. مدتی است مادرش به علت کهنه سن فوت کرده است. با این حال در سفرهای قبلی شفای او را از امام رضا(ع) خواسته است و امام هشتم(ع) دست رد به سینه مهمانش نزده است. مرضیه خوش رفتار حالا در این سفر، به نیابت پدر و مادرش قدم برمی‌دارد.

زائر هر ساله

مجتبی زمان آبادی سرتاپا سفید پوشیده است. تازه به موکب رسیده و زیر سایه ایستاده است. اهل بینالود و شغلش نانوائی است. اما چند سالی است چند روز مانده به شهادت امام رضا(ع) کار و بار را تعطیل می‌کند و به عشق ضامن آهو به دل جاده می‌زند. در این زیارت تنهاست، اما دختران دو قلو و همسرش که امکان سفر نداشتند هم در موکب نزدیک محل زندگی‌شان مشغول خدمت رسانی به زائران هستند. زمان آبادی امسال علاوه بر دعا‌های دلی برای خود و زندگی‌اش، حاجت دیگری هم دارد و آن پیروزی انقلاب اسلامی است.

حاجت مشترک زائران پیاده

موکب داران یخ‌های بزرگ را در وان‌ها و میان آب معدنی‌ها قرار می‌دهند تا زائران در این گرما با آب خنک جانی دوباره بگیرند. فاطمه دلیری چادر به سر دارد و رویش را گرفته است. تازه به موکب رسیده است تا نفسی تازه کند. به گفته خودش، مسیر برایش آشناست، زیرا پنجمین بار است که زیارت با پای پیاده نصیبش شده است. سه فرزند و شش نوه دارد. کشاورزی شغل اصلی‌شان است و این روزها هم وقت چیدن محصول، اما به عشق امام رضا(ع) همه را رها کرده و آمده است. حاجت زیارت امسال او نیز با خیلی از زائران پیاده دیگر مشترک است: «فرج امام زمان(عج) و پیروزی جمهوری اسلامی.»

شفای دخترم تنها خواسته‌ام است

میان همه‌همه موکب، مادری نظرم را جلب می‌کند که کودکش را در آغوش گرفته است و آرام او را تکان می‌دهد. فاطمه خدادادی همراه خانواده‌اش از روستای جعفرآباد تربت حیدریه برای زیارت طلبیده شده‌اند. سه روز است که با دختر یک سال و نیمه‌اش در راه است. برایش سؤال می‌شود که چرا کودکش را در این گرمای مرداب با خود به جاده آورده است. فاطمه می‌گوید: سخت است، اما انگار امام رضا(ع) آدم‌ها را به این سمت می‌کشد و خودش هم توانش را به ما می‌دهد.

هنوز سؤال بعدی را نپرسیده‌ام که فاطمه بی‌اختیار اشک می‌ریزد و می‌گوید: «بچه‌ام مریض است.» این جمله را جوری می‌گوید که انگار خیلی وقت است هم‌راهِ شناسیم و او منتظر همدردی است. اضطراب در چشم‌های فاطمه پیدا است. دخترش بیماری قلبی دارد و او همه سختی‌ها را به جان خریده است تا شفای بچه‌اش را از امام هشتم(ع) بگیرد.

حاجت‌هایی که گفتنی نیست

محمد حسین غلامی قد بلندی دارد و انتهای کاروان با پلپور فسفری رنگ ایستاده و مراقب زائران است. همه زائران این کاروان مردان و پسران کوچک و نوجوان هستند. سیزده روز است که از شهرستان قاین به سمت مشهد در حرکت هستند. هیئتشان از سال ۱۳۸۳ این زیارت را آغاز کرده، اما او اولین سالی است که در پیاده روی معنوی شرکت می‌کند و به گفته خودش، حاجت‌هایش گفتنی نیست.

هشتمین زیارت یک نوجوان ۱۲ساله

یکی از موکب‌های مسیر در جاده قدیم نیشابور، هندوانه‌های قاچ شده در کنار ساندویچ‌های املت برای پذیرایی از زائران پیاده در نظر گرفته است. علیرضا هنرمند هم مشغول خوردن هندوانه است و می‌گوید با اینکه دوازده سال دارد، هشتمین باری است که همراه زائران پیاده به مشهد می‌آید. با خودم می‌گویم حتما علیرضا یاد و ستانش راهی این مسیر شده است که برایش جاذبه دارد، اما پاسخش به فرضیه من منفی است. او با پدرش به زیارت می‌رود و آن قدر به او خوش می‌گذرد و به قول خودش ثواب دارد که سختی ۱۰روز مسیر پیاده روی به چشمش نیامده است.

قرار ۳۰ساله

قدم‌هایش برای آسفالت جاده آشناست. سی سال است که در ایام شهادت امام هشتم(ع) هر طور شده خودش راهی این قرار رسانده است. محمد خرسند آن‌طور که خودش روایت می‌کند، از جوانی همراه پدرش به این سفر می‌آمده است و بعد که صاحب زن و زندگی شده، باز هم قرار سالانه را فراموش نکرده و حالا که سنش از عدد شصت هم عبور کرده، این زیارت پیاده را ترک نکرده است. اهل کوه سرخ کاشمر است و اعتقاد دارد همه زندگی‌اش را از امام رضا(ع) دارد. شش روز است که در مسیر هستند و روزی ۳۰ تا ۳۵ کیلومتر راه می‌روند. خواسته امسال این زائر از امام هشتم(ع)، سلامتی، امنیت و عمر باعزت برای همه مردم ایران است.

زیارت خانوادگی

مانند خیلی از زائران، آن‌ها هم خانوادگی راهی این سفر شده‌اند. تعبیر خودشان این است که حتی سفر معنوی هم با خانواده بیشتر خوش می‌گذرد؛ با هم صحبت می‌کنند و سختی‌ها را طولانی‌تر می‌شود، یا در موکب‌ها کنار هم عکس یادگاری می‌گیرند و دلشان در جاده گرم است که اعضای خانواده همراهشان هستند. زهرا راوند هم یکی از این زائرانی است که هر سال خود و فامیلش وقت خود را خالی می‌کند تا به پایوس آقا بیایند. می‌گوید: عاشق حال و هوای این سفر زیارتی است و امسال در حرم برای اتمام جنگ و سلامتی مردم دعا می‌کند.

